

دکتر دیوید ای. دسیلوا، عبرانیان، جلسه ۱۰ الف عبرانیان ۱:۱-۱۲:۳: ایمان در عمل (بخش ۱)

دیوید دسیلوا و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

عبرانیان ۱۰:۳۹ ایمان را به عنوان یک ارزش کلیدی معرفی می‌کند که اگر کسی به دنبال حفظ جان یا روح خود است، باید آن را در خود تجسم بخشد. نویسنده از این نقطه شروع می‌کند تا به بررسی ایمان در عمل بپردازد تا راهنمایی بیشتری به جماعت خود در مورد کیفیتی که بیش از هر چیز دیگری زندگی آنها را تعریف می‌کند و گام‌هایشان را هدایت می‌کند، ارائه دهد. طرح کلی استدلال عبرانیان اغلب در مورد نقطه گذار از محتوای عبرانیان ۱۱ به محتوای عبرانیان ۱۲ متفاوت است.

هرگونه مرزبندی در اینجا تا حدودی مصنوعی خواهد بود، به ویژه به این دلیل که فصل‌بندی‌ها قرن‌ها بعد معرفی شده‌اند. با این وجود، من حداقل پیشنهاد می‌کنم که عبرانیان ۱:۱ تا ۴۰ را به عنوان بخش مجزای متن در مورد ایمان در نظر بگیریم، بلکه آن را به عبرانیان ۱۲:۳ گسترش دهیم، در حالی که بپذیریم عبرانیان ۱۲:۳ نیز یک گذار یکپارچه به آنچه در ادامه می‌آید، ارائه می‌دهد. با این حال، نکته این است که ۱۲:۱ تا ۱۲:۳ اوج مجموعه نمونه‌های ایمان در عمل است، زیرا در آنجا نمونه عیسی را می‌یابیم، که نویسنده او را ۱ پیشگام و کامل‌کننده ایمان می‌نامد، که در نمونه او بسیاری از عناصر نمونه‌های ایمان را که در فصل ۱۱ آمده است، متبلور می‌بینیم.

عبرانیان ۱:۱ تا ۳ همچنین یک نصیحت پایانی قوی برای مطالب فصل ۱۱ ارائه می‌دهد. عبرانیان ۱:۱ تا ۱۲:۳ اساساً یک فهرست نمونه است و به طور قابل توجهی شبیه سایر فهرست‌های نمونه باستانی است ۱۲:۳ به ویژه آن‌هایی که در زمینه تلاش برای ترغیب شنوندگان به تقلید از انواع رفتارها یا اعمال مشاهده شده در این مثال‌ها یا اجتناب از رذایل و اشتباهات مشاهده شده در افرادی که این فهرست‌های نمونه را تشکیل می‌دهند، تهیه شده‌اند. اگر برای مقایسه به کتاب «درباره مزایا» اثر سنکا مراجعه کنیم، جایی که در کتاب‌های ۳ و ۵ دو فهرست نمونه از این دست را می‌یابیم که شبیه فهرست نمونه در عبرانیان ۱:۱ تا ۱۲:۳ هستند، می‌بینیم که سنکا از ابزاری به نام «آنافورا» به عنوان وسیله‌ای برای ساختاردهی آن فهرست ۱۲:۳ استفاده می‌کند.

یک آرایه ادبی است که به وسیله‌ی آن نویسنده یا گوینده جملات را بارها با یک (Anaphora) آنافورا کلمه یا عبارت شروع می‌کند و هر مرحله‌ی جدید در گفتار را مشخص می‌کند. در عبرانیان، این عبارت با است که بیش از دوازده بار در طول (piste) «عبارت» به ایمان «یا در یونانی با کلمه‌ی واحد» پیست آیات ۱:۱ تا ۱۲:۳ ظاهر می‌شود. فهرست مثال‌های سنکا همچنین در نزدیکی نتیجه‌گیری‌های خود خلاصه‌ای از عبارات دارد، عباراتی مبنی بر اینکه موارد بی‌شمار دیگری وجود دارند که می‌توان نام برد، اما اگر بخواهم از آنها نام ببرم، وقتم تمام می‌شود. نویسنده‌ی عبرانیان از همین ابزار در ابتدای آیه‌ی ۱۱، ۳۲ استفاده می‌کند، جایی که می‌گوید: «وقت کافی برای بیان انبوهی از نمونه‌های دیگر ایمان را ندارم». سپس به طور خلاصه به آنها اشاره می‌کند.

همچنین، در مثال سنکا می‌توان فهرست‌هایی از توصیه‌های پایانی برای تقلید از نمونه‌های مثبت را یافت همان چیزی که در عبرانیان ۱:۱ تا ۳ نیز دیده می‌شود. با داشتن چنین ابر عظیمی از شاهدان پیرامون خود، بیایید ما نیز در این مسابقه بدویم. بنابراین، فصل موسوم به ایمان در عبرانیان، تلاش می‌کند تا شایستگی نمونه‌های ایمان را نشان دهد. این واقعیت که به عنوان مثال، نوح، ابراهیم و موسی در تمام این قرن‌ها به یاد آورده شده‌اند، به مخاطب ثابت می‌کند که راه ایمان در واقع مسیر دریافت شهادت شخصیت خداوند است که زندگی یک شخص با افتخار زیسته شده است و به یاد ماندنی شدن درخور ستایش.

این امر به ویژه با توجه به اینکه پیوستن به جامعه ایمانی، آبروی شنونده و شانس او را برای داشتن یادگاری شایسته در میان همسایگانش از بین برده است، اهمیت دارد. افرادی که در آیات ۱۱:۱ تا ۱۲:۳ به عنوان نمونه مطرح شده‌اند، همچنین نشان می‌دهند که ایمان در عمل چگونه است. به نظر می‌رسد چندین نفر، به ویژه ابراهیم، موسی، شهدا و عیسی، به طور خاص با تجربیات و انتخاب‌های گذشته خود مخاطب در آیات ۳۴ تا ۳۶ فصل ۱۰، طنین‌انداز می‌شوند ۳۲.

به عبارت دیگر، نویسنده نمونه‌های ایمان خود را انتخاب و شکل داده است تا به موقعیت خاص شنوندگانش پردازد و از توصیه خود برای ادامه دادن در مواجهه با سرزنش، شرم، فقدان و خصومت پشتیبانی کند. این فهرستی از افرادی است که از طریق ایمان و صبر، وعده‌هایی را که نویسنده در عبرانیان پیش‌بینی کرده بود، به ارث بردند و بدین ترتیب تصویر الگویی را که نویسنده برای تقلید مخاطب ارائه ۶:۱۲ داده است، تکمیل کردند. قبل از پرداختن به جزئیات متن، می‌توانیم چند نکته کلی در مورد چگونگی به تصویر کشیدن ایمان توسط نویسنده عبرانیان در این بخش بیان کنیم.

اولاً، افرادی که توکل یا ایمان خود را نشان می‌دهند، مشتاقانه منتظر پاداش الهی و تحقق وعده‌ها و نصایح الهی هستند. ثانیاً، آنها زندگی خود را در این دنیا کاملاً بر اساس آگاهی از آینده خداوند تنظیم می‌کنند. ثالثاً، آنها انتخاب‌های خود را بر اساس مسیری که برای دستیابی به نعمت‌های وعده داده شده خداوند مناسب است، انجام می‌دهند، حتی اگر آن مسیر عمل به معنای از دست دادن جایگاه دنیوی، وطن، آبرو، ثروت و حتی خود زندگی باشد.

هیچ سختی‌ای آنها را از دنبال کردن هدفی که خدا برایشان تعیین کرده است، باز نمی‌دارد. چه مسیر وفاداری و اطاعت از خدا برایشان شهرت یا بدنامی، رستگاری یا عذاب به ارمغان بیاورد، این مسیری است که آنها در این زندگی دنبال می‌کنند. آنها این دنیا را جز سرزمین غربت خود نمی‌دانند و همیشه به شهر و وطنی که خدا برای قوم خود آماده کرده است، قلمروی تزلزل‌ناپذیر، شهری با پایه‌هایی که نمی‌توان آنها را لرزاند، چشم دوخته‌اند.

آنها به طور مداوم در اینجا زندگی می‌کنند تا خوشامدگویی خود را در آنجا به خطر نیندازند. نویسنده ستایش خود از ایمان را با تعریفی از چیرستی ایمان آغاز می‌کند. ایمان جوهر چیزهایی است که به آنها امید بسته شده، و گواه چیزهایی است که دیده نمی‌شوند.

زیرا به این وسیله، بزرگان گواهی دریافت کردند. نویسنده در اینجا نه به دنبال تعریفی جامع، بلکه به دنبال تعریفی است که شنوندگان را بر عناصر اعتماد یا ایمان، که در توصیه نویسنده محوریت دارند، متمرکز کند. به عنوان نقطه شروع، او بر جهت‌گیری فرد مؤمن به سوی چیزهایی که به آنها امید بسته و نادیده گرفته شده‌اند، تأکید می‌کند، جنبه‌هایی از زندگی با ایمان که به طور مکرر در مثال‌های ایمانی که در ادامه می‌آیند، ظاهر می‌شوند.

استفاده می‌کند. ایمان یا پیستیس (hypostasis) در نیمه اول تعریف، نویسنده از کلمه یونانی هیپوستازی اعتماد، هیپوستازی چیزهایی است که به آنها امید بسته شده است. در زبان فلسفی، کلمه، (pistis) هیپوستازی می‌تواند به معنای جوهر یا ذات اساسی چیزی باشد.

عبرانیان ۱:۳ تا حدودی این معنا را منعکس می‌کند و عیسی را بازتاب ذات خدا، خود وجود خدا، شخصیت و جوهر ذاتی خدا می‌نامد. با این حال، در زبان حقوقی یا تجاری روزمره، ذات می‌تواند به یک سند مالکیت یا ضمانت نیز اشاره داشته باشد، همانطور که توسط پایپروس‌های متعدد و همچنین متون کلاسیک گواهی شده است. اگر به این معنا شنیده شود، تعریف ایمان در ۱۱:۱ نیز مستقیماً به از دست دادن اموال مؤمنان

به دلیل وفاداری آنها به مسیح و گروه مسیحی که در ۱۰.۳۴ به آنها اشاره شده است، اشاره دارد. هر دو معنای ذات، این تصور را برجسته می‌کنند که این تعریف، یک تعریف ذهنی نیست و سعی در توضیح اینکه ایمان چه احساسی دارد، ندارد، به عنوان مثال، احساس اطمینان از چیزهایی که به آنها امید می‌رود، و نه در مورد یک اعتقاد ذهنی که ایمان ایجاد می‌کند، به عنوان مثال، اعتقاد راسخ به چیزهای نادیده.

بلکه، این تعریف در پی آشکار کردن چیرستی خود اعتماد یا ایمان و در نتیجه، اهمیت داشتن ایمان یا توکل کردن است. کسانی که اعتماد می‌کنند، در واقع، سند مالکیت آنچه را که فرد مورد اعتمادشان فراهم خواهد کرد، در اختیار دارند. آنها از قبل جوهره اصلی خیر آینده‌ای را که به آن امیدوارند، در اختیار دارند.

این تعریف به گونه‌ای طراحی شده است که شنوندگان را ترغیب کند تا به وعده‌های خدا ایمان داشته باشند، نه اینکه مانند نسل بیابان، همه چیز را از طریق بی‌اعتمادی از دست بدهند. در نیمه دوم این تعریف از ایمان، نویسنده از کلمه «النخوس» استفاده می‌کند. ایمان، النخوس چیزهایی است که دیده نمی‌شوند.

این کلمه به یک واقعیت انکارناپذیر یا ضروری اشاره دارد. این داده‌ای است که طرف مقابل نمی‌تواند آن را کلمه‌ای که معمولاً به ، pistis لغو کند و ادعای فرد را در دادگاه یا صحن شورا ثابت می‌کند. از آنجایی که ایمان یا اعتماد ترجمه می‌کنیم، در دادگاه‌های حقوقی نیز به معنای اثبات بوده است، بخش دوم تعریف نیز در متن این استدلال معنای طبیعی خود را خواهد داشت.

اثبات، اثبات بی‌چون و چرای چیزهایی است که هیچ‌کس در هیئت منصفه واقعاً ندیده است، اما اکنون باید در مورد آنها حکم صادر کند، یا اثبات بی‌چون و چرای چیزهایی است که حضار در صحن شورا هنوز ندیده‌اند، اما باید از قبل برای آنها برنامه‌ریزی کنند. در این تعریف، نوعی رابطه‌ی متقابل بین اعتماد و این واقعیت‌های هنوز نادیده یافته شده می‌یابیم. بدون اعتماد، واقعیت‌های هنوز نادیده شده هرگز تحقق نمی‌یابند، در حالی که با اعتماد، واقعیت این کالاهای هنوز نادیده شده در اینجا و اکنون نشان داده می‌شود.

همچنین در اینجا رابطه‌ای خاص بین ایمان در آیه ۱ باب ۱۱ و بحث نویسنده در مورد امید در باب ۶، آیات ۲۰ و ۲۱ برقرار می‌شود. ایمان در اینجا سند مالکیت میراث ابدی است. در آیات ۱۹ تا ۲۰ باب ۶، امید ۱۹ ریسمانی است که فرد را به بندر ابدی پیوند می‌دهد.

به این ترتیب، ایمان و امید، شنوندگان را به سوی حفظ آنچه اکنون در مسیح دارند و رابطه‌شان با مسیح به عنوان بخش اول، یا به عبارت دیگر، پیش‌پرداخت آنچه تضمین شده است، در صورت حفظ آنچه اکنون در دسترسشان است، یعنی ایمان و امید، سوق می‌دهد. توکل یا ایمان آغاز چیزی است که در آن مالکیت کامل و لذت، هدف نهایی هستند. در عبرانیان ۳:۱۴، نویسنده می‌گوید که اگر مؤمنان بخش اول هیپوستازی را تا انتها محکم نگه دارند، شریک مسیح باقی می‌مانند.

بخش اول از جوهره این وعده‌های الهی تا انتها پابرجاست. منظور نویسنده در آیه ۳:۱۴ اکنون با این تعریف از اعتماد تقویت و تا حدودی روشن می‌شود. اگر ما ایمان داشته باشیم و به خدا اعتماد نشان دهیم، سند مالکیت و جوهره آنچه را که به آن امید داریم، داریم.

از آنجا که خدا کاملاً قابل اعتماد است، خداوند به وعده‌های خود عمل خواهد کرد. اگر امید داشته باشیم، در آن قلمرو پایدار که امیدواریم وارد آن شویم، لنگر انداخته‌ایم. در آیه دوم این فصل، نویسنده به سرعت است، زیرا ، marturia، تعریف خود از ایمان را با این تأکید دنبال می‌کند که ایمان راهی برای کسب گواهی بزرگان از این طریق، با ایمان، گواهی یا تأیید دریافت کردند.

مطالعه‌ی فردریک دانکر درباره‌ی کتیبه‌های مربوط به نیکوکاران، استفاده‌ی مکرر از واژه‌ی مارتوریا و گروه کلماتی که پیرامون مارتوریا ساخته شده‌اند را برای بیان تأیید مقامات رومی از شخصی که یک مجلس محلی مایل به تجلیل از او بود، نشان می‌دهد. این واژه نشان‌دهنده‌ی تأیید مقامات مبنی بر این بود که نامزد مورد نظر واقعاً شایسته‌ی دریافت افتخارات و از نظر سیاسی قابل اعتماد است. صیغه‌های فعل مارتوریا در اینجا در فصل ۱۱، آیات ۲، ۴، ۶ و دوباره در ۳۹ آمده است.

این تکرار نشان می‌دهد که نویسنده بسیار مایل است تأکید کند که پایداری در ایمان منجر به شناخت مشابهی از مخاطبان در برابر دادگاه خدا، گواهی بر ارزش آنها و اعطای افتخار ابدی خواهد شد. در عبرانیان ۱۱، آیات ۳ تا ۷، نویسنده چندین نمونه از ایمان را که در رابطه با مسائل قبل از طوفان یا افرادی که قبل از طوفان زندگی می‌کردند، نشان داده شده است، مطرح می‌کند. بنابراین، در آیه ۳، او می‌نویسد، با اعتماد، ما اعصار را به عنوان چیزهایی که توسط کلام خدا تأسیس شده‌اند، در نظر می‌گیریم، به طوری که آنچه قابل مشاهده است از چیزهایی که برای تجربه حسی در دسترس نیستند، به وجود آمده است.

عبرانیان ۱۱:۳ وابستگی نهایی مرئی به نامرئی و در نتیجه برتری و غایت قلمرو نامرئی را تأیید می‌کند. قلمرو مرئی وابسته به قلمرو نامرئی است و بنابراین، ارزش و پایداری کمتری نسبت به آن دارد. این آیه همچنین می‌تواند خلقت مرئی را به نوعی اثبات قلمرو نامرئی که از آن سرچشمه گرفته است، تبدیل کند.

منطق این است که اگر معلول وجود داشته باشد، علت نیز باید وجود داشته باشد. این بخشی از تلاش مداوم نویسنده برای ایجاد انگیزه در مخاطبان است تا همچنان به آن قلمرو ابدی، پایدار و نهایی فراتر از واقعیت مرئی امید داشته باشند و خانه خود را در آن بجویند. این قلمرو نامرئی، تمرکز اصلی بسیاری از نمونه‌های ایمان در سراسر این فصل خواهد بود.

ایمان، واقعیت‌های نادیده و آینده را در نظر می‌گیرد و مسیر عمل خود را ترسیم می‌کند. این مضمون در آیات ۳، ۷، ۱۰، ۱۵، ۲۰، ۲۲، ۲۶ و ۲۷ و در نهایت در آیه ۳۵ آمده است. قهرمانان ایمان تنها به این دلیل ارزیابی‌ها و انتخاب‌های مناسب را انجام می‌دهند که قادرند فراتر از جهان مرئی، مادی و حسی را ببینند.

در آیه ۴، نویسنده از هابیل به عنوان نمونه‌ای از ایمان یاد می‌کند. هابیل با ایمان، قربانی بزرگتری نسبت به قابیل تقدیم کرد که از طریق آن، عادل بودنش ثابت شد، خدا در کنار هدایای او شهادت داد و از این طریق، اگرچه مرده است، اما هنوز سخن می‌گوید. در طول دوره معبد دوم، گمانه‌زنی‌های زیادی در مورد اینکه چه چیزی قربانی هابیل را از نظر خدا بهتر از قربانی قابیل می‌کرد، وجود داشت.

ما این را قبلاً در ترجمه‌ی سپتواجینت از کتاب پیدایش عبری می‌یابیم، جایی که مترجم سپتواجینت توضیحی در مورد رد شدن قربانی قابیل ارائه می‌دهد. در آنجا می‌خوانیم که اگر تو، قابیل، آن را به درستی تقدیم می‌کردی، اما آن را به درستی تقسیم نمی‌کردی، گناه نمی‌کردی، اینطور نیست؟ گمانه‌زنی در مورد رابطه‌ی ویژگی‌های اخلاقی هابیل و قابیل با مقبولیت قربانی‌های مربوطه‌شان نیز به خوبی اثبات شده است. به عنوان مثال، در کتاب «عتیقات» نوشته‌ی یوسفوس، همانطور که او تفسیر مفصل خود را در مورد فصل‌های آغازین پیدایش می‌نویسد.

از نظر نویسنده عبرانیان، وجود اعتماد یا ایمان است که فداکاری هابیل را بزرگتر از قابیل می‌کند، و همچنین منجر به لذت بردن هابیل از واقعیتی می‌شود که او به خدا برای ارائه آن اعتماد دارد، یعنی زندگی پس از مرگ خود سفر پیدایش، هابیل را عادل یا درستکار نمی‌نامد، بلکه «دیکایوس»، کلمه یونانی «دیکایوس»، به یک لقب رایج برای هابیل و توصیفی مکرر از سبک زندگی او در طول دوره معبد دوم و ادبیات آن تبدیل می‌شود. نویسنده این سنت نسبت دادن عدالت یا درستکاری به هابیل را به اشتراک می‌گذارد.

در پیدایش ۴، ما از خون هابیل می‌خوانیم که از زمین به سوی خدا فریاد می‌زند. این نوعی نسخه کتاب مقدس از ضرب‌المثل «قتل آشکار خواهد شد» است، نه اشاره‌ای به وجود مداوم هابیل پس از کشته شدنش توسط قابیل. با این حال، نویسنده عبرانیان این را به عنوان نشانه‌ای تفسیر می‌کند که هابیل، اگرچه مرده است، اما هنوز فراتر از مرگ زندگی می‌کند و توانایی صحبت کردن دارد.

هابیل اولین نمونه از کسی می‌شود که با ایمان، فراتر از قبر زندگی می‌کند، همانطور که همه کسانی که به خدا توکل می‌کنند، زنده خواهند ماند. هم نمونه هابیل و هم نمونه خنوخ که به زودی در ادامه می‌آید، تأکید می‌کنند که زندگی با ایمان منجر به تعالی مرگ می‌شود، موضوعی که در ادامه این ستایش طنین‌انداز خواهد شد. در آیات ۵ و ۶، نویسنده به مرور زمان به نمونه خنوخ می‌رسد، همانطور که می‌نویسد، خنوخ با ایمان به دنیا آورده شد تا مرگ را نبیند، و او پیدا نشد زیرا خدا او را به دنیا آورد.

زیرا پیش از ترجمه، گواهی داده شده بود که او مورد رضایت خدا است، و بدون ایمان، رضایت غیرممکن است، زیرا برای کسی که به خدا نزدیک می‌شود، لازم است که به وجود خدا اعتماد کند و خدا به کسانی که او را جستجو می‌کنند پاداش می‌دهد. در متن عبری پیدایش ۵، آیات ۲۲ و ۲۴، اطلاعات کمی در مورد شخصیت مبهم خنوخ به دست می‌آوریم. در آنجا می‌خوانیم که خنوخ پس از تولد متوشالخ ۳۰۰ سال پیش با خدا راه می‌رفت.

خنوخ با خدا راه می‌رفت، اما دیگر آنجا نبود زیرا خدا او را برده بود. بار دیگر، ترجمه‌ی سبتواجینت در فرآیند تفسیری بین نگارش اصلی پیدایش و نویسنده‌ی تفسیر عبری آن داستان مداخله می‌کند. ترجمه‌ی نسخه‌ی سبتواجینت به زبان عبری «با خدا راه می‌رفت» به معنای «خدا را خشنود کرد» است، و بنابراین در نسخه‌ی سبتواجینت، پس از ۳۰۰ سال خشنود کردن خدا، خنوخ دیگر یافت نشد زیرا خدا او را به جایی دیگر منتقل کرد.

همانند هابیل، نویسنده عبرانیان اکنون کیفیت ایمان را در داستان خنوخ وارد می‌کند. این کیفیتی است که فرد را به لذت زندگی فراتر از مرگ و فراتر از این قلمرو مرئی می‌رساند، همانطور که خنوخ به داشتن آن شهرت داشت. نویسنده عبرانیان با پیروی از سنت ترجمه هفتادگانی، از خنوخ به عنوان فردی که مورد رضایت خدا بود، سخن می‌گوید.

با ادامه‌ی این نصیحت، اشکال مختلف این کلمه همچنان طنین‌انداز خواهد شد. ما دوباره در ۱۲:۲۸ و سپس در ۱۳ آیات ۱۶ و ۲۱ با آن مواجه خواهیم شد. نویسنده، خشنود کردن خدا را به عنوان یک ارزش اصلی برای مؤمن ترویج می‌دهد، ارزشی که پاداش عبور از مرگ به زندگی را به همراه دارد.

این به خوبی با استراتژی او برای جدا کردن مسیحیان از نظر و تأیید بیگانگان مطابقت دارد، که آنها را از دلبستگی به گروه دور می‌کند و در عوض آنها را به طور کامل بر تأیید خدا متمرکز می‌کند، که آنها را به سمت رفتارهایی سوق می‌دهد که گروه را حفظ می‌کند و ارزش‌های گروه مسیحی را به اجرا در می‌آورد. در نویسنده تفسیری مختصر در مورد تصویر خود از مثال خنوخ ارائه می‌دهد و به این سوال پاسخ می‌دهد، 116 که اگر کسی بخواهد خدا را راضی کند، چه چیزی ضروری است؟ نویسنده اعتماد به وجود خدا و اعتماد به اینکه خدا پاداش دهنده کسانی است که او را جستجو می‌کنند، را پیش نیاز خشنودی خدا می‌داند. نویسنده در اینجا تا حد زیادی یک زمینه حامی-پیرو را برای درک اعتماد یا ایمان منعکس می‌کند، نگاه کردن و حساب کردن روی خدا به عنوان کسی که لطفش ارزش جستجو کردن را دارد و وقتی لطفش اعطا می‌شود، می‌توان روی برآورده شدن آن حساب کرد.

در آیه ۷، نویسنده به آخرین نمونه خود قبل از طوفان می‌پردازد. نوح با ایمان، در حالی که درباره وقایعی که هنوز دیده نشده بود هشدار داده شده بود و با احترام به آنها پاسخ داد، کشتی‌ای برای نجات اهل خانه خود

، ساخت که از طریق آن دنیا را محکوم کرد و وارث عدالتی شد که با ایمان همراه است. نوح در پیدایش ۶-۹، به ویژه در نسخه سپتواجینت، به عنوان عادل، دیکایوس و خشنود کننده خدا معرفی شده است.

باز هم، با استفاده از آن کلمه نسبتاً غیرمعمول، برای خشنود کردن، ایو نویسنده البته به هشدار در مورد آمدن طوفان و اطاعت محترمانه نوح در ساخت کشتی‌ای که در آن زمان کاملاً خشک بود، اشاره می‌کند. با وجود اینکه خداوند در مورد برخی از رویدادهای آینده که کاملاً خارج از دسترس حواس و تجربیات نوح بودند، به او هشدار داده بود، نوح با این وجود به کلام خدا اعتماد کرد و مطابق آن عمل کرد.

از آنجا که او مسیر خود را در پرتو آن واقعیت‌های نادیده آینده ترسیم کرد، او و تمام خانواده‌اش به امنیت و رستگاری دست یافتند. نویسنده می‌خواهد جماعت خود را وادار کند که وضعیت خود را مشابه وضعیت نوح ببینند. روز داوری دیگری در راه است، روز داوری نهایی و تکان‌های فاجعه‌بار و آخرالزمانی عناصر که آسمان‌ها و زمین مرئی را از بین خواهد برد.

بنابراین، آنها باید مانند نوح، بر چگونگی آماده شدن برای تشخیص آنچه که واقعاً در شرایط فعلی مصلحت است، تمرکز کنند. مانند نوح، آنها فراخوانده شده‌اند تا کاری را انجام دهند که همسایگان‌شان در زمان حال، ممکن است احمقانه بدانند، زیرا آنچه روز داوری آینده نشان خواهد داد که عاقلانه‌ترین عمل بوده است. هنوز آشکار نشده است. در عبرانیان ۸: ۱، نویسنده به ابراهیم به عنوان نمونه‌ای از ایمان اشاره می‌کند.

این اولین مثال اساساً بسط‌یافته در این ستایش است که بنابراین، توجه ویژه شنوندگان را به خود جلب می‌کند. داستان ابراهیم به طور خاص به گونه‌ای شکل گرفته است که اولاً، بر موضع فرد با ایمان در قبال ساختارهای اجتماعی این جهان و ثانیاً، بر ویژگی آینده‌نگر اعتماد تأکید کند. و بنابراین، با ایمان می‌خوانیم که ابراهیم، هنگامی که فراخوانده شد تا به مکانی برود که قرار بود به عنوان میراث دریافت کند، اطاعت کرد و بیرون رفت، اگرچه نمی‌دانست به کجا می‌رود.

با ایمان، او در سرزمین موعود، گویی در سرزمینی غیر از سرزمین خود، اقامت گزید و در خیمه‌ها با اسحاق و یعقوب، وارثان همان وعده، ساکن شد، زیرا او در انتظار شهری با پایه‌های استوار بود که صنعتگر و سازنده‌اش خداست. نویسنده در اینجا بر اعتماد ابراهیم به تحقق وعده نسل توسط خدا به عنوان محور، ایمانش تأکید نمی‌کند، همانطور که پولس در غلاطیان ۳ یا رومیان ۴ بر آن تمرکز می‌کند. در عوض نویسنده بر تمایل ابراهیم برای پشت سر گذاشتن سرزمین مادری‌اش در اطاعت از دعوت خدا تمرکز می‌کند.

افراد با ایمان با کمال میل ریشه راحت خود را در سرزمین مادری خود رها می‌کنند تا از دعوت و وعده خدا پیروی کنند و جایگاه بیگانگان و خارجی‌ها را در هر مکان زمینی بپذیرند. نویسنده این را به عنوان یک انتخاب آگاهانه از سوی ابراهیم برای پذیرش از دست دادن جایگاه و مسئولیت بی‌آبرویی و خطر ارائه می‌دهد، زیرا ساکنان موقت در دنیای باستان از حمایت‌های بسیار کمتری برخوردار بودند. و البته ابراهیم همه این کارها را به خاطر اطاعت از دعوت خدا انجام می‌دهد.

مخاطبان تمایل پدرسالار برای پذیرش جایگاه پایین‌تر در نظر جهانیان را بی‌درنگ با وضعیت خودشان مرتبط خواهند یافت. آنها نیز مانند ابراهیم، به نوعی مجبور به ترک سرزمین مادری خود شده‌اند. آنها ممکن است مانند ابراهیم از نظر فیزیکی از سرزمین مادری خود دور نشده باشند، اما از نظر اجتماعی خود را از خانه و کاشانه خود دور کرده‌اند.

و بنابراین، آنها ابراهیم را الگوی مناسبی برای کاری که خودشان انجام داده‌اند، می‌دانند؛ کسی که به دلیل ایمان، جایگاه پایین‌تری را در نظر جهانیان پذیرفت، به امید عزت بیشتر در شهر ابدی خدا. به گفته نویسنده، ابراهیم در نهایت به کنعان، سرزمین موعود سنتی، به عنوان میراث خود نگاه نمی‌کرد. برای او

اهمیت زندگی ابراهیم در چادرها، حتی پس از ورود به کنعان، و اعلام اینکه حتی در این مدت هنوز یک مسافر و غریبه است، در همین بود.

نویسنده ادعا می‌کند که ابراهیم در طول مدت اقامتش در کنعان، همچنان به دنبال سرزمینی بهتر بود و سرزمین آسمانی و جاودانه، شهری با پایه‌های استوار که معمار و سازنده‌اش خداست را به عنوان هدف واقعی وعده خدا به او و فرزندانش درک می‌کرد. نویسنده در نهایت وعده خدا به ابراهیم را وعده آرامش آسمانی می‌داند که مسیحیان نیز باید برای ورود به آن تلاش کنند. بنابراین، مخاطبان در واقع وارثان همان وعده هستند، نکته‌ای که نویسنده در دو آیه پایانی فصل ۱۱ به صراحت به آن اشاره خواهد کرد.

همچنان که نویسنده به بسط مثال ابراهیم ادامه می‌دهد، به جنبه آشناتر تولید نسل ابراهیم و سارا، پس از سن باروری، می‌رسد. با ایمان، سارا که خود نازا بود، قدرت تولید مثل یافت، و از آن سن بسیار فراتر رفت، زیرا کسی را که وعده داده بود قابل اعتماد می‌دانست. بنابراین، از یک نفر زاده شدند، و اینها از یک مرده نسل‌هایی به کثرت ستارگان آسمان و به کثرت شن‌های ساحل دریا.

نویسنده در اینجا جنبه‌ای از ایمان ابراهیم را معرفی می‌کند که برای مخاطبان پولس آشناتر خواهد بود، یعنی قدرت پذیرش ابراهیم برای فرزندآوری در مواجهه با نازایی سارا و سن بالای خودش، زیرا ابراهیم کسی را که وعده داده بود قابل اعتماد می‌دانست. اصطلاح قدرت برای تولید مثل معمولاً به عنوان اشاره‌ای خاص به سهم مرد در بارداری تأیید می‌شود. بنابراین، ابراهیم هنوز عمدتاً در نظر است.

نویسنده همچنین در اینجا آنچه را که اخیراً در فصل ۱۰، آیه ۲۳ گفته بود، به یاد می‌آورد، جایی که شنوندگان را تشویق کرده بود که به همان دلیل به اعتراف امید خود پایبند باشند، زیرا کسی که وعده داده قابل اعتماد است. در این بخش از مثال ابراهیم، نویسنده تأیید می‌کند که زندگی، به شکل فرزندان بی‌شماری از کسی که مرده بود، پدید آمد. تمایل به ترجمه این آیه به چیزی شبیه به کسی که تقریباً مرده بود، گامی به عقب از زبان خشک یونانی است، که در آن ابراهیم به سادگی به عنوان کسی توصیف می‌شود که مرده یا بی‌جان شده بود و بدین ترتیب قدرت خدا را برای زنده کردن مردگان بالا می‌برد.

ظهور نسل‌ها از مرگ بخش‌های زایشی ابراهیم، یادآور نمونه‌های پیشین هابیل و خنوخ است که از مرگ فراتر رفتند و در ادامه‌ی این ستایش، در آیات ۱۹ و ۳۵ بیشتر تکرار خواهد شد. این تأکید، هدف نویسنده را در برانگیختن شنوندگان برای نگاه کردن به فراتر از شرایط فعلی‌شان، حتی فراتر از خود این زندگی، برای پاداشی که خدا وعده داده است، تأیید می‌کند. حتی مرگ نیز برای جلوگیری از تحقق وعده‌های الهی به کسانی که به او اعتماد دارند، کافی نیست.

در این بخش از مدح و ستایش خود، نویسنده تفسیری از نمونه‌های ابراهیم و پدرانش، که اساساً در همان شرایط ابراهیم هستند، یعنی اسحاق، یعقوب و پسران یعقوب، که همچنان به عنوان مهاجرانی در سرزمینی غیر از سرزمین خودشان زندگی می‌کنند، ارائه می‌دهد. این آیات به عنوان تفسیر، به ویژه برای تشخیص اهداف نویسنده از فهرست نمونه‌های مهم هستند. این چیزی است که او نمی‌خواهد شنوندگان از دست بدهند.

همه اینها در حالت اعتماد درگذشتند، نه اینکه نعمت‌های وعده داده شده را دریافت کنند، بلکه آنها را از دور دیدند و به آنها سلام کردند و اعتراف کردند که آنها غریب و ساکن زمین هستند. زیرا کسانی که چنین می‌گویند نشان می‌دهند که به دنبال وطنی هستند و اگر سرزمینی را که از آن بیرون رفته بودند در نظر داشتند، فرصتی برای بازگشت داشتند. اما اکنون آنها به دنبال سرزمینی بهتر، یعنی وطن آسمانی، هستند.

بنابراین، خدا از آنها عار ندارد که خدایشان خوانده شود، زیرا شهری برای آنها آماده کرده است. اعترافی که این پدران، چه با زبان و چه با زندگی خود، بیان کردند، به ویژه برای نویسنده مهم است، یعنی اینکه آنها در زمین بیگانه و غریب بودند. این اعتراف ترکیبی از پیدایش ۲۳، آیه ۴ و پیدایش ۲۴، آیه ۳۷ است.

بنابراین، نویسنده در واقع به گفتار واقعی پدران مقدس اشاره می‌کند، که در عبارت اول، همانطور که می‌خوانیم، من در میان شما بیگانه و ساکن هستم، و در عبارت دوم، من به عنوان یک بیگانه در سرزمین آنها زندگی می‌کنم. نویسنده ما «در سرزمین آنها» را به عنوان روی زمین درک می‌کند، در مقابل یک کشور آسمانی، که علاقه اصلی نویسنده است. برای نویسنده به ویژه مهم است که پدران مقدس به وطن و شهروندی که هنگام پذیرش دعوت خدا و عزیمت به امانت پشت سر گذاشته بودند، برنگشتند.

بلکه، آنها به تحمل جایگاه پایین‌تر بیگانه و مقیم ادامه دادند و این جایگاه را تا زمان مرگشان پذیرفتند، به جای اینکه از جستجوی سرزمین مادری که خدا فراهم می‌کرد دست بردارند و به دنبال بازیابی جایگاه خود در سرزمین مادری‌شان باشند. فیلون اسکندرانی، آن مفسر یهودی قرن اول، تأکید مشابهی را در برخورد خود با ابراهیم نشان می‌دهد. برای هر دو نویسنده، ابراهیم به نمونه‌ای از پشتکار و تعهد برای رسیدن به هدفی که خدا وعده داده است، تبدیل می‌شود.

البته این موضوع برای مخاطبان عبرانیان که دچار جابجایی و آوارگی اجتماعی شده‌اند، بی‌درنگ مرتبط است، برخی از آنها از قبل شروع به جدا شدن از گروه مسیحی که به سوی وعده‌های خدا سفر می‌کنند و بازگشت به آغوش جامعه کرده‌اند. آنها دیگر نمی‌توانستند زندگی در جایگاه پایین‌تر و سطح پایین‌تر پذیرش اجتماعی را که تعهدشان به مسیح آنها را به آن رسانده بود، تحمل کنند. نویسنده در اینجا امیدوار است تعهد مخاطبان باقی‌مانده را تقویت کند تا مانند ابراهیم و پدران‌شان عمل کنند و در این کیهان مادی کوتاه، سفر خود را از سرزمین مادری خود به سوی وطن ابدی که خدا برای آنها آماده کرده است، ادامه دهند.

چرا یک کشور آسمانی، کشوری بهتر نیز هست؟ به دلیل اعتماد پدران مقدس به وعده‌های خدا و ارزیابی خردمندانه آنها از اینکه چه مسیری در نهایت به صلاح است، آنها چیزی را تشخیص داده‌اند که نویسنده امیدوار است مخاطبانش نیز تشخیص دهند: آنچه متعلق به قلمرو خداست، ابدی است. بنابراین، کالاهایی که در آنجا می‌توان از آنها لذت برد، بی‌نهایت ارزشمندتر از کالاهایی است که می‌توان در کشور زمینی و شهرهای زمینی که مسیحیان در آن ساکن هستند، از آنها لذت برد. به دلیل حکمت پدران مقدس، حکمتی که نویسنده امیدوار است مخاطبانش به تقلید از آن ادامه دهند، خدا از اینکه آنها خدای آنها نامیده شوند، شرمسار نیست.

در اینجا، نویسنده به معرفی خود توسط خدا به عنوان خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب اشاره می‌کند. این شهادت خدا به پدران قوم به عنوان افرادی است که شایسته‌ی شناسایی نزدیک با نام خود خدا هستند. می‌توانیم این را با عبارت قبلی در عبرانیان ۲:۱۱ مقایسه کنیم، جایی که به عیسی نیز گفته شده است که از خواهر و برادر خطاب کردن مؤمنان شرمسار نباشد.

کسانی که به خدا توکل می‌کنند و ارزش والای وعده‌های الهی را درک می‌کنند، از طریق ارتباط آشکار خدا یا مسیح با آنها، گواهی الهی بر شرافت خود دریافت می‌کنند، ارتباطی که در نهایت منجر به رسیدن فرد، توکل‌کننده به هدف الهی می‌شود، زیرا خدا شهری را برای آنها آماده کرده است. مانند ابراهیم، مخاطبان وطن و جایگاه خود را در شهر زادگاهشان ترک کردند تا از دعوت خدا پیروی کنند و به سوی نعمت‌های وعده داده شده خدا دست یابند. اگرچه آنها از نظر فیزیکی نقل مکان نکردند، اما حداقل از طریق تجربه تحقیر آشکار، از نظر اجتماعی کنار گذاشته شدند.

پدران قوم، گزینه بازگشت به سرزمین مادری خود، یعنی بازگشت به آزادی و مصونیت از بی‌آبرویی و خطری که به همراه دارد را رد کردند. قلب‌های آنها چنان بر وعده خدا متمرکز بود و چنان در اعتماد به اعتبار خدا برای تحقق وعده‌های خدا استوار بودند که ترجیح دادند یک عمر از این حق محروم بمانند تا در جستجوی سرزمین آسمانی بهتری پایدار بمانند. بنابراین، نویسنده از مخاطبان می‌خواهد که از آنها الگو بگیرند و جایزه وعده داده شده توسط خدا را به ارتداد ترجیح دهند، زیرا این امر مطمئن‌ترین راه بازگشت به جایگاه و منزلت در جامعه کافران را فراهم می‌کند.

امتناع از خانه‌نشینی در جهان، وفاداری آنها به خدا و تعهدشان به دعوت خدا را نشان می‌دهد. بخش باقیمانده در این ستایش ایمان که نویسنده به ابراهیم و پدراناش می‌دهد، بر اعتمادی متمرکز است که خود را در ابتدا در این اعتقاد نشان می‌دهد که وعده‌های خدا قدرتمندتر از مرگ هستند و دوم، در تمایل به نگاه کردن حتی فراتر از مرگ برای تحقق آن وعده‌ها. ابراهیم با ایمان، در حالی که آزمایش می‌شد، اسحاق را قربانی کرد و کسی که وعده‌ها را دریافت کرده بود، در شرف قربانی کردن تنها فرزند خود بود که در مورد او گفته شده بود که از اسحاق نسل تو نامیده خواهد شد، زیرا خدا قادر است حتی از مردگان برخیزاند.

از این رو، به طور مجازی، او را پس گرفت. به گفته واعظ، بستن اسحاق توسط ابراهیم، عملی از روی اعتماد به ناتوانی مرگ در خنثی کردن عزم خدا برای تحقق وعده‌هایش بود. از این نظر، این قسمت به قسمت‌های هابیل، خنوخ و توانایی ابراهیم در فرزندآوری می‌پیوندد، به عنوان مدرکی از تاریخ که ایمان به توانایی خدا در فراتر رفتن از مرگ برای تحقق وعده‌هایش متکی است.

این ماجرا، البته، نقطه عطفی در داستان ابراهیم است. ماهیت این ماجرا به عنوان آزمایشی برای ابراهیم، در پیدایش فصل ۲۲، آیه ۱ برجسته شده است، همانطور که اطاعت بی‌دریغ ابراهیم، که ابراهیم را به نشانه‌ای والا از وفاداری به خدا در سراسر ادبیات دوره معبد دوم تبدیل کرد، نیز در آن مشهود است. همانطور که واعظ در مورد داستان پیدایش ۲۲ تأمل می‌کند، به این باور می‌رسد که ابراهیم توانست با تقدیم پسرش اسحاق به عنوان قربانی پیش برود، زیرا ابراهیم به قدرت خدا در زنده کردن اسحاق، حتی از مرگ، و در نتیجه تحقق وعده فرزند از طریق اسحاق اطمینان داشت.

بنابراین، این داستان بیش از آنکه داستانی درباره تمایل ابراهیم به فدا کردن وعده الهی به دلیل اطاعت از خدا باشد، گواهی بر اعتماد ابراهیم به غیرقابل برگشت بودن وعده الهی است. سپس این قسمت با سه مثال بسیار کوتاه در مورد انتقال برکت در نسل‌های مختلف و همچنین جهت‌گیری آینده‌نگرانه فردی که ایمان یا توکل را نشان می‌دهد، دنبال می‌شود. اسحاق با ایمان، یعقوب و عیسو را حتی در مورد چیزهایی که قرار بود بیایند، برکت داد.

به ایمان، یعقوب هنگام مرگ، هر یک از پسران یوسف را برکت داد و آنها را در بالای عصای خود پرستش کرد. به ایمان، یوسف هنگام مرگ، در ذهن خود به رفتن بنی‌اسرائیل می‌اندیشید و در مورد استخوان‌های خود دستوراتی داد. اشاره کوتاه به یعقوب در اینجا که در بالای عصای خود عبادت می‌کند، جای دیگری است که نویسنده عبرانیان آشنایی خود را با ترجمه یونانی یا ترجمه هفتادگانی پیدایش نشان می‌دهد.

در متن عبری پیدایش ۴۷:۳۱، می‌خوانیم که یعقوب بر سر تخت خود سجده کرد. ترجمه‌ی سپتواجینت این متن این است که یعقوب بر سر عصای خود سجده یا پرستش کرد. این صرفاً نتیجه‌ی معرفی مصوت‌های مختلف بر روی حروف کلمه‌ی عبری برای تخت است.

اما این موضوع باید برای نویسنده عبرانیان کاملاً مرتبط باشد، زیرا نویسنده عبرانیان تنها چیزی است که از کل داستان یعقوب مطرح می‌کند. این تصویر از یعقوب، مسافر همیشگی، که در رأس عصای خود، عصای زیارتش، خدا را می‌پرستد، نشان دهنده پافشاری یعقوب در پذیرش هویت خود و تأکید مجدد بر امیدش به

عنوان یک زائر و مسافر تا پایان عمرش است. اشاره مختصر به یوسف نشان می‌دهد که نویسنده در شکل دادن به این ستایش چقدر گزینشی و هدفمند عمل می‌کند.

در اینجا هیچ چیزی در مورد چیزهایی که یوسف بیشتر به خاطر آنها شناخته می‌شود - مقاومت او در برابر وسوسه، پشتکار او در سختی‌ها و بخشش او نسبت به برادرانش - وجود ندارد. ما فقط به یوسف در بستر مرگ اشاره می‌کنیم، زیرا این به نویسنده اجازه می‌دهد تا به برجسته کردن آنچه که بیشترین ارتباط را با تصویر او از ایمان در عمل دارد، ادامه دهد.

حتی در آستانه مرگ، یوسف همچنان خود را با امید به تحقق وعده خدا وفق می‌داد، و خروج از مصر گام بعدی به سوی این تحقق بود. یوسف چنان از اعمال آینده خدا مطمئن است که در مورد محل دفن نهایی استخوان‌هایش دستورالعمل‌های خاصی می‌دهد. به این ترتیب، یوسف به تأکید نویسنده بر اینکه شخص با ایمان، یک مسافر است، کمک می‌کند.

یوسف، حتی با وجود جایگاه والای خود در پادشاهی مصر، هنوز درک می‌کند که او و تمام خانواده‌اش هنوز صرفاً در مکانی موقت زندگی می‌کنند و هیچ خانه‌ی ماندگاری در مصر ندارند. این موضع ایمان است، که در برابر وسوسه‌ی دیدن مکانی که در آن هستید به عنوان خانه‌ی خود، به عنوان مکانی که سرانجام می‌توانید در آن ساکن شوید و با دیگران درآمیزد، مقاومت کنید. حتی در مصر سرسبز، یوسف به دنبال سرزمین آسمانی بهتری است.

دومین شخصیتی که در این ستایش از ایمان به تفصیل مورد توجه قرار گرفته، موسی است. به ایمان، موسی پس از تولد، به مدت سه ماه توسط والدینش پنهان شد، زیرا آنها کودک را با استعداد می‌دانستند و از فرمان پادشاه نترسیدند. به ایمان، موسی پس از بزرگ شدن، از اینکه پسر دختر فرعون نامیده شود، امتناع ورزید و بدرفتاری با قوم خدا را بر لذت زودگذر گناه ترجیح داد، زیرا ننگ مسیح را ارزشمندتر از گنجینه‌های مصر می‌دانست، زیرا به پاداش چشم دوخته بود.

او با ایمان، مصر را پشت سر گذاشت و از خشم پادشاه نترسید، زیرا مانند کسی که نادیدنی‌ها را می‌بیند استقامت کرد. نویسنده، همانند ابراهیم و پدران، توصیف خود از ایمان موسی را متناسب با نیازهای موقعیت مخاطبان شکل می‌دهد. در هیچ کجا از شهرت موسی به عنوان آورنده شریعت و واسطه عهد یاد نشده است.

آنچه در توصیف نویسنده از ایمان موسی نقش محوری دارد، چشم‌پوشی او از جایگاه والای خود در نظر جهانیان و انتخاب همبستگی او با قوم خدا است، حتی اگر چنین ارتباطی به معنای از دست دادن شدید جایگاه دنیوی و پتانسیل پیشرفت باشد. اولین اقدام موسی، امتناع او از اینکه پسر دختر فرعون نامیده شود است. به گفته فیلو و یوسفوس، دو معاصر نزدیک نویسنده عبرانیان، موسی پس از فرزندخواندگی، عضوی از خانواده سلطنتی مصر بود و حتی به عنوان وارث تاج و تخت مصر نیز شناخته می‌شد.

حداقل، موسی جایگاهی با جایگاه و احترام فوق‌العاده بالا داشت. با فرعون به عنوان رئیس خانه، حامی و ولی نعمت خود، موسی قدرت و جایگاه حاکم یک پادشاهی بزرگ و دسترسی به گنجینه‌های مصر را داشت. اما موسی از این سرنوشت، سرنوشتی که به دلیل عضویت در فرهنگ غالب کافر، میراث زمینی او، به او تعلق داشت، به نفع میراث معنوی جدیدی که از تعلق به قوم خدا ناشی می‌شد، دست کشید.

او افتخارات سلطنت مصر را پشت سر گذاشت تا به عنوان برده به خود ببیوندد، مردمی از پایین‌ترین جایگاه و در معرض توهین و خشم فیزیکی که در اینجا با کلمه بدرفتاری بیان می‌شود. انتخابی که موسی با آن روبرو بود، لذت بردن از لذت موقت گناه یا انتخاب بدرفتاری همراه با قوم خدا، با تصمیماتی که مخاطبان واعظ

در گذشته باید می گرفتند، همانطور که واعظ در فصل 10، آیات 33 و 34 بیان کرد، طنین انداز می شود انتخاب هایی که موسی انجام داد، در وضعیت فعلی جامعه در فصل 13، آیه 3 نیز برای تقلید مطرح خواهد شد، یعنی ادامه همبستگی با کسانی که در زندان هستند و کسانی که از بدرفتاری رنج می برند، گویی در بدن آنها هستند.

بنابراین، مثال موسی برای نصیحت نویسنده به این جامعه خاص بسیار مهم است. با این حال، لذت دربار مصر با دو اصطلاح توصیف می شود که نشان دهنده بی ارزش بودن آن است. این لذت موقتی است نه پایدار، بنابراین میراث مؤمنان پایدار است و بنابراین، حتی از لذت بردن از گنجینه های مصر نیز ارزشمندتر است.

همچنین به عنوان گناه توصیف می شود، به عنوان چیزی که فرد را از خدا جدا می کند و او را در موقعیتی قرار می دهد که تحت قضاوت خدا قرار می گیرد. در این متن، گناه دوباره به گونه ای ارائه شده است که نشان می دهد نویسنده بیشترین علاقه را به گناه دارد، به عنوان اتفاقی که هنگام امتناع یا قطع معاشرت با قوم خدا به دلیل وسوسه جستجوی جایگاه یا لذت در جامعه کافران رخ می دهد. گناه زمانی رخ می دهد که فرد ارزش دوستی خدا را کمتر از دوستی دنیا می داند، زمانی که فرد به خاطر آبرو، بدرفتاری با قوم خدا را کنار می گذارد، همانطور که دشمنان مسیح آبرو را تعریف می کنند و آبرو می دهند.

انتخاب موسی ناشی از ارزیابی او از ارزش گنجینه ها و نکوهش مسیح است. او با چشمانی دوخته به پاداش دریافت که دومی، یعنی نکوهش مسیح برگزیده ی خدا، گنجی بزرگتر است. ایمان باعث می شود که فرد واقعیت های دنیوی را در پرتو واقعیت های ابدی ارزیابی کند، به طوری که حتی نکوهش و بی آبرویی در پیشگاه دنیا، که به دلیل پیروی از خدا تحمل می شود، می تواند به راهی برای احترام در پیشگاه خدا تبدیل شود. و خود به عنوان دارنده ارزشی والاتر از گنجینه های دنیوی ارزش گذاری شود.

در عبرانیان ۱۳ آیه ۳، از مخاطبان نیز خواسته می شود که سرزنش مسیح را در شرایط خود تحمل کنند. نمونه موسی با نیازهای روحانی مخاطبان تطبیق داده شده است تا به عنوان الگویی برای اجرای ایمان خودشان عمل کند. و این تطبیق ممکن است نویسنده را به این سمت سوق داده باشد که موسی را با نوعی غرور ادبی به تصویر بکشد، به طوری که همان ارزیابی را که مخاطبان باید در مورد سرزنش مسیح داشته باشند، ارزشمندتر از لذت موقت گناه بداند.

موسی نیز مانند والدینش، با ترک مصر، از خشم پادشاه نمی ترسد و بی توجهی خود را به کسانی که بر زندگی و مرگ قدرت دارند، نشان می دهد. در عبرانیان ۱۱ آیه ۲۷، در اینجا بحث هایی وجود دارد که نویسنده کدام خروج از مصر را مد نظر دارد. آیا منظور خروج موسی به مدیان پس از قتل آن مصری است؟ یا خروج او به عنوان رئیس عبرانیان در خود خروج است؟ نویسنده احتمالاً مورد دوم را بسیار محتمل تر در نظر دارد، زیرا همانطور که در خروج فصل ۲، آیات ۱۴ و ۱۵ آمده است، فرار موسی به مدیان دقیقاً به دلیل ترس از خشم پادشاه بود.

با این حال، همچنین این مورد وجود دارد که یهودیان دوره معبد دوم داستان موسی را در آن زمان بازنویسی کردند، هم موسی را از قتل تبرئه کردند و هم بزدلی را به عنوان انگیزه فرار او حذف کردند. به عنوان مثال فلاویوس یوسفوس، مورخ قرن اول، می نویسد که این فرعون بود که از موسی می ترسید و به دنبال ترور موسی بود. بنابراین، عزیمت موسی صرفاً عمل یک فرد خردمند است که برای حفظ جان خود فکر می کند و فرار فرصتی برای او می شود تا خرد و استقامت خود را به نمایش بگذارد.

آرتافانوس، یکی دیگر از نویسندگان یهودی از دوره معبد دوم، داستان حسادت و اقدام به ترور فرعون را نیز روایت می‌کند. در واقع، این قاتل است که موسی، اکنون در دفاع از خود، او را می‌کشد. بنابراین، نویسنده عبرانیان ممکن است به طور طبیعی ترس را با خروج اولیه موسی از مصر مرتبط نداند.

با این حال، نکته اصلی نویسنده این است که موسی مصر را پشت سر گذاشت، همانطور که ابراهیم سرزمین مادری خود را پشت سر گذاشت و همانطور که مخاطبان جایگاه خود را در جامعه پشت سر گذاشتند. تلاش برای تصمیم‌گیری در مورد اینکه آیا این فرار به مدین بوده یا خود خروج، در درجه دوم اهمیت نسبت به تأکید خود نویسنده قرار دارد و عدم شفافیت او در این مرحله ممکن است نشان‌دهنده عدم علاقه او به دقیق بودن باشد. تمرکز چشم درونی موسی در اینجا نیز بسیار مهم است.

نویسنده می‌گوید که موسی به عنوان کسی که امر نامرئی را می‌بیند، تحمل کرد، شاید منظورش به طور خاص خدای نامرئی باشد. همین امر بود که موسی را قادر ساخت تا انتخاب‌های درست انجام دهد و سختی‌هایی را که آن انتخاب‌ها به همراه داشتند، تحمل کند. همچنین، مخاطبان با الگو قرار دادن موسی، به چالش کشیده می‌شوند تا چشمان خود را به امر نامرئی بدوزند و بدون تزلزل به سوی قلمرو تزلزل‌ناپذیر رهسپار شوند.

نویسنده در ادامه به بررسی نمونه موسی می‌پردازد و از نمونه توکل او مستقیماً به توکل به خدا که قوم اسرائیل در خروج و فتح نشان دادند، می‌پردازد و با مثال قابل توجه راحاب، بیگانه‌ای که نقشه خدا را برای قوم خدا و دشمنان خدا تشخیص داد و با توجه به داوری قریب‌الوقوع بر اریحا، عاقلانه عمل کرد، پایان می‌دهد. موسی با ایمان، عید فصیح و پاشیدن خون را برگزار کرد تا نابودگر، نخست‌زاده آنها را نکشد. با ایمان، آنها از دریای سرخ مانند زمین خشک عبور کردند و هنگامی که مصریان سعی در انجام آن داشتند، بلعیده شدند.

به ایمان، دیوارهای اریحا پس از هفت روز محاصره فرو ریخت. به ایمان، راحاب فاحشه به همراه نافرمان نابود نشد، زیرا او با صلح از جاسوسان استقبال کرده بود. نویسنده در اینجا با در نظر گرفتن شام فصیح به عنوان جشنی پیش از رهایی وعده داده شده توسط خدا که هنوز با رضایت فرعون در عرصه زمینی محقق نشده است، آغاز می‌کند.

بنابراین حتی خود مراسم عید فصیح نمونه‌ای دیگری از جهت‌گیری آینده‌نگر ایمان است که آنچه را که خدا هنوز انجام نداده یا آنچه را که خدا وعده داده است، اکنون جشن می‌گیرد. پاشیدن خون، اشاره‌ای به خروج، آیات ۷، ۱۳ و ۲۱ تا ۲۳، عملی بود که برای محافظت از نخست‌زاده در برابر ویرانگر، فرشته‌ی مرگ، ۱۲، در نظر گرفته شده بود، فرشته‌ای که هنوز راه خود را از مصر باز نکرده و فرعون را چنان تازیانه زده که فرعون سرانجام نخست‌زاده‌ی خدا، اسرائیل، را آزاد کند. هم مراسم عید فصیح و هم پاشیدن خون بر سر در خانه‌های بنی‌اسرائیل با اعتماد یا ایمان انجام می‌شود، زیرا هر دو به تحقق وعده‌های خدا توسط خدا در آینده مربوط می‌شوند.

مثال آنها بار دیگر به وضوح برای شنوندگانی که نویسنده می‌خواهد کاملاً متقاعد شوند که اعمال آینده خدا به نفع آنها و اعمال آینده خدا علیه کافران، نشان خواهد داد که مسیر آنها عاقلانه بوده است، سخن می‌گوید. در عبور واقعی از دریای سرخ، رویدادی که در خروج ۱۴:۲۱ تا ۳۱ نقل شده است، شاهد یک عمل ایمانی افراطی دیگر هستیم. راه رفتن بین دو دیوار آب، البته، یک عمل عالی از اعتماد است زیرا عبرانیان زندگی خود را کاملاً در دستان خدا قرار می‌دهند.

شاید در دریای سرخ باشد که حکمت انتخاب همنشین توسط موسی به وضوح آشکار می‌شود. در آن روز ارزش تعلق به قوم خدا اثبات شد. دریای سرخ به همراه سیل در عبرانیان ۱۱:۷ به نمونه‌ای از داوری

آخرالزمانی تبدیل می‌شود. عبور موفقیت‌آمیز از دریای سرخ یا فرو رفتن در دریای سرخ، نشان‌دهنده‌ی آن روز نهایی داوری است که همزمان نجات را برای مؤمنان و نابودی را برای کسانی که سرنوشت خود را با قوم خدا رقم می‌زند، رقم زده‌اند، رقم می‌زند.

همانطور که نویسنده از روایت خروج به روایت فتح تغییر می‌کند، به نمایش اعتمادی که در اریحا نشان داده شد، نگاه می‌کند و به روایت یوشع باب ۶ اشاره می‌کند، جایی که خداوند دستورالعمل‌ها و اطمینان داد، که دیوارهای استحکامات شهر به روشی بسیار غیرمعمول فرو خواهند ریخت. با اعتماد به وعده خداوند. نیروهای یوشع هفت روز را در اطراف شهر راهپیمایی کردند، که واقعاً در نظر کافران عملی احمقانه است. با این حال، کسی که به وعده‌های خداوند اعتماد دارد، از خداوند اطاعت می‌کند و به دستورات او احترام می‌گذارد، حتی اگر عقل سلیم بگوید که این راهی برای پیروزی در نبرد نیست.

راحاب در میان دیوارهای اریحا متوجه شد که بقای او نه در استحکامات یک شهر زمینی، بلکه در همکاری با قوم خدا نهفته است. هنگامی که جاسوسان عبرانی برای جمع‌آوری اطلاعات به شهر نفوذ کردند، راحاب از جاسوسان در آپارتمان خود استقبال کرد. داستان او ما را در روایت یوشع، فصل ۲، چند قدم به عقب می‌برد. در آنجا، راحاب به طرز شگفت‌آوری به ایمان به وعده خدا مبنی بر اعطای سرزمین کنعان به عبرانیان اعتراف کرد، و بر اساس همین وعده، او تصمیم گرفت به شهر زادگاهش خیانت کند، به نمایندگان قوم خدا مهمان‌نوازی و پناه داد و برای حفظ امنیت آنها و کمک به آنها برای فرار از آسیب، هنگامی که حضورشان در شهر کشف می‌شد، تلاش کرد.

از آنجا که او بدین ترتیب خود را به قوم خدا می‌پیوندد، تنها خانواده‌اش از نابودی در هنگام نابودی اریحا در امان می‌مانند. مثال راحاب در اریحا این دیدگاه را تقویت می‌کند که هر شهر زمینی ناپایدار و ناپایدار است. مانند اریحا، آنها می‌توانند با کلام خدا بدون پرتاب حتی یک سنگ سقوط کنند.

شهرهای دنیوی هیچ پایه و اساس نهایی ندارند، و عاقلانه‌ترین کاری که می‌توان انجام داد این است که با پیوستن به قوم خدا، به دنبال صلح با خدا باشیم تا از نابودی که بر سر نافرمانان نازل خواهد شد، در امان بمانیم.